

آقای ستانیزی! برای بی اعتبار ساختن استقلال کشور، چقدر پول از انگلیس و پاکستان می گیرید؟

(قسمت چهارم)

اثرات مهلك بازی بزرگ بر جغرافیای سیاسی افغانستان در قرن ۱۹

۱- از دست رفتن مناطق قبایل جنوب شرقی که بعد بنام پشتونستان مایه نزاع بین افغانستان و پاکستان گردید ،

۲- از دست رفتن مرو، پنجه، سرخس، پل خاتون، آق تپه، شغنان و روشان پامیر نیز نتیجه بازی بزرگ است،

۳- از دست رفتن سیستان و جنجال های ۱۵۰ ساله بر سر تقسیم آب هیرمند بین ایران و افغانستان هم حاصل بازی بزرگ است.

۴- هدف غائی این بازی بزرگ در قرن ۱۹، از نظر انگلیسها، حفظ هندوستان از خطر احتمالی روسها بود، و هدف روسها رسیدن به آبهای گرم و خارج کردن انگلیس از هندوستان بود.

برای درک و اثبات این موضوع باید کمی به عقب برگردیم و تلاش این دو ابر قدرت استعماری را در دفع یک دیگر در قرن ۱۹ در آسیای میانه مورد توجه قرار دهیم.

روس ها که در بلعیدن زمین و شوق و ذوق جهانگیری دست کمی از انگلیس ها نداشتند، در همان موقعی که انگلیس ها در افغانستان مصروف سرکوبی قیام های پراکنده مردم برای تحکیم مواضع خود در دراز مدت بودند، در زمستان ۱۸۴۰ قشونی را از اورنبرگ برای تسخیر خیوا بسوی آسیای مرکزی سوق داد، اما این قشون قبل از رسیدن به منزل مقصود دچار سرما و یخبندان شد و اکثریت آن تلف گردید، ولی در سال ۱۸۴۴ و ۱۸۵۲ و ۱۸۶۵ و ۱۸۷۴ روس ها تمام خان نشین های آسیای میانه را متصرف شده خود را تا کوشک در پشت دروازه های هرات رسانیدند.

بقول محقق افغان داکتر زمانی: " در دهه های ۶۰ و ۷۰ سده نهم اقدامات تهاجمی روسیه در آسیای مرکزی ادامه یافت و سرزمین های پهناوری از دریای اورال تا پامیر و از دریای خزر تا کوه های تیان شان را به روسیه ملحق ساختند. درین هنگام تاجیک ها، قزاقها، ترکمن ها قرغیز ها دولت نداشتند و در آسیای مرکزی تنها سه دولت فنودالی فرمانروائی میکرد: خان نشین خیوا، خان

نشین خوقند و امیر نشین بخارا. روس ها به سرعت شهر های ترکستان را گرفتند. در ماه جون ۱۸۶۵ بزرگترین شهر آسیای مرکزی تاشکند را اشغال و در ماه جنوری ۱۸۶۸ با خان نشین خوقند قرارداد تجارتي را امضا و در ماه بعد خدایار خان حاکم خوقند خود را زیر فرمان امپراتور روسیه اعلام کرد. در ماه می همین سال جنرال کاوفمن سمرقند را گرفته بطرف بخارا نزدیک میشد، که امیر بخارا ناگزیر به جنگ خاتمه داده و تحت الحمایگی روسیه را قبول کرد. [۱]

از دست رفتن سیستان زمینه ساز جنگ دوم افغان و انگلیس:

در میان امیران قبل از شاه امان الله، فقط امیر شیرعلی خان باسیاست انگلیس در افغانستان مخالفت میکرد و از انگلیس ها متنفر بود و در هیچ صورتی حاضر نمیگردید نمایندگان انگلیس را در شهرهای کابل و هرات و قندهار بپذیرد. بقول داکتر بلیو محقق نامدار انگلیس: «امیر شیرعلیخان از انگلیسها متنفر بود و هیچگاه این تنفر را مخفی نمی داشت.» [۲] به همین خاطر، دولت انگلیس سیاست خشنی را در مقابل امیر شیرعلی خان اتخاذ کرد و فشار خارجی را بر امیر شدت بخشید و این فشار از سوی ایران میتوانست عملی گردد.

بنا بر این دولت انگلیس سیاست تند و خشنی با امیر شیرعلی خان در پیش گرفت و برای تنبیه او در این موقع خواست فشار خارجی بر امیر وارد کند و آن میتوانست از طرف دولت ایران عملی گردد. روی این دلیل اینک موقع مناسب پیدا شده بود که به تقاضای دولت ایران توجه شود، لهذا لاردروسل وزیر امور خارجه وقت بریتانیا بدولت ایران اطلاع داد:

"در مشاجره و نزاعی که طبق اطلاع بین ایران و افغانستان بر سر خاک سیستان روی داده، دولت متبوع علیاحضرت به هیچوجه نمیتواند در آن مداخله کند بلکه بخود طرفین آن را وا گذاشت تا بزودی شمشیر تملک خودشان را ثابت نمایند. جان روسل ۱۸۶۴. [۳]"

این بود سیاست نوین دولت انگلیس نسبت به افغانستان. حکومت هندوستان نیز یک سیاست نظیر این را راجع با افغانستان در این سال اتخاذ کرد. این سیاست مخصوص سر جان لارنس فرمانفرمای هندوستان بود. آنهم فقط در دو کلمه خلاصه می شد: **بی اعتنائی بزرگ منشانه.** [۴]

بدون شک اعلام این سیاست و خط مشی برای ایران نافع بود. چراکه امیر شیرعلی خان بعد از مرگ پدرش امیر دوست محمد خان می خواست بر تحت کابل جلوس کند و برای استقرار خود مصروف فرونشاندن اغتشاشات داخلی بود و نیز قادر نبود در عین حال با دو قوه، یکی از داخل و دیگری از خارج زور آزمایی کند و از طرف دیگر حکومت هند برتانوی نیز در بادی امر سلطنتش را برسمیت نشناخته بود، بنابراین نتوانست در اول وهله از منافع افغانستان در خاک سیستان دفاع کند.

دولت ایران که خود را یکطرف از تعرض بریتانیا ایمن می دید و از سوی دیگر افغانستان را دچار آشوب و جنگ میان برادران برای اشغال کابل دید، از این فرصت طلایی به نفع خود استفاده کرد و سیاستش را بطور ثابت ادامه داد. بقول پرسی سایکس این سیاست عبارت از این بود تا نفوذ و قدرت ایران را در سیستان آنقدر اعمال کند که دیگر سکنه این ایالت بکلی تحت کنترل و نظارت تهران در آورده شود. [۵]

در اواخر سال ۱۸۶۷ میلادی (۱۲۸۴ هجری قمری) سر جان لارنس فرما نفرمای هندوستان در لندن پیشنهاد نموده نوشت: «حالا موقع آن رسیده است که ما به همسایه خود افغانستان کمک های مادی و معنوی بکنیم. جواب این پیشنهاد در اوایل سال ۱۸۶۸ به هندوستان می رسد و این هنگامی است که امیر شیر علی خان بر مدعیان و مخالفین خود فایق آمده و در کابل امیر مستقل افغانستان شده است.» [۶]

در این موقع لارنس که سیاست عدم مداخله در افغانستان را به مقتضای وقت تعقیب می کرد، عوض شد و جای او را لارد مایو گرفت. فرمانفرمای تازه وارد بنای مکاتبه دوستانه را با امیر شیرعلی خان گذاشت. راولینسون میگوید: در این تاریخ که امیر شیرعلی خان در ایالت کابل بر قرار شده بوده هیچ نظر موافق با دولت انگلیس نداشت چونکه از دولت انگلیس هیچ خوبی ندیده بود و سیاست بی ثبات ما را همیشه تنقید می کرد و می گفت: انگلیس ها جز منافع خودشان چیز دیگری نمی جویند. این عبارت را مدام با یک حرارتی اظهار می نمود و علاوه کرده می گفت: انگلیس ها در افغانستان همیشه طرف قوی را می گیرند. هر کس که در آن موقع دارای اقتدار است دنبال او می روند حال که مرا دارای اقتدار می دانند، طالب دوستی با من اند. من هرگز وقت و عمر خود را در مذاکره با آنها تلف نمی کنم و امید خود را هم هیچوقت به آنها نمی بندم.

راولینسون می افزاید: همینکه لارد مایو، فرما نفرمای هندوستان از موافقت امیر شیرعلی خان اطلاع حاصل کرد، فوری در صدد برآمد وسیله ملاقات را با او فراهم آورد. قرار این ملاقات بمه مارچ ۱۸۶۹ میلادی برابر سال ۱۲۸۶ هجری قمری داده شد. فوری وسایل بسیار مجلل و باشکوهی فراهم شد که در سالهای قبل باین اندازه مفصل نبود و سابقه هم نداشته است. [۷]

در این تاریخ امیر شیرعلی خان تا اندازه یی در سیاست وارد شده بود او هم نظرهای مخصوصی داشت و حاضر نبود کورکورانه پیشنهادهای فرمانفرمای هندوستان را قبول کند. استقبال و پذیرایی از امیر افغانستان بسیار مجلل و باشکوه بود و ملاقات های طرفین در وهله اول بسیار خوب بود همینکه وارد مذاکره شدند اختلافات نظر پیدا شد. مقصود عمده لاردمایو فرما نفرمای هندوستان این بود که در مقابل یک مقرری نقدی ولو مبلغ آن زیاد هم باشد وفاداری امیر را نسبت به دولت انگلیس بدست آورد. اما در مقابل هیچ تعهدی را قبول نکند که در آینده یکنوع مسنولیتی برای حکومت هندوستان ایجاد کند و مجبور شوند در آینده از تجاوز قشون مسلح داخلی یا خارجی علیه امیر شیر علی خان با مارت افغانستان جلوگیری کنند. از طرف دیگر مقصود امیر افغانستان از آمدن به هندوستان و ملاقات با فرمانفرمای آن این بود که تضمینی برای حفظ امارت افغانستان بدست آورد.

امیر شیرعلی خان از فرمانفرمای هندوستان دو تقاضای مهم داشت: یکی اینکه یک عهدنامه دفاعی عدم تعرض بین دولت انگلیس و امارت افغانستان برقرار گردد. دوم اینکه دولت انگلیس فرزند کوچک او موسوم به عبدالله جان را بولیعهدی امارت افغانستان بشناسد و تضمین کند.

اما فرمانفرمای هندوستان به هیچوجه حاضر نبود در مقابل تقاضای امیر افغانستان تعهد کتبی بدهد حتی مساعدت های مالی را. بالاخره پس از چندین جلسه (لارد مایو) عبارت ذیل را روی کاغذ آورده برای اطمینان خاطر به امیر داد. این است آن عبارت تعهد: «دولت انگلیس اقدامات دشمنان

امیر را که بر علیه او یا برای تزلزل مقام او باشد با عدم رضایت شدید تلقی خواهد نمود. و راجع به کمک مالی و دادن مهمات جنگی تذکر رفته بود که در اوقات معین تحویل خواهد گردید، البته باصلاحدید رئیس حکومت هندوستان «لارڈ مایو در تاکید این قول و قرار به امیر شیرعلی خان اطمینان داد، امیر افغانستان هر تقاضای داشته باشد همیشه آن تقاضا با توجه و احترام پذیرفته خواهد گردید.» [۸] در این تعهد کتبی عبارت «عدم رضایت شدید» را بمعنی کمک مسلحانه دولت انگلیس بر ضد دشمنان امیر شیرعلی خان تفسیر کرده بدست او دادند. [۹]

ایران که در سال ۱۸۶۷ توسط قشون های اعزامی آن کشور از قاین و کرمان به اشغال بخشی از ایالت سیستان موفق شده بود. امیر شیرعلیخان بعد از بازگشت خود از هندوستان میخواست با توسل به شمشیر خاک های اشغال شده را از تسلط قشون ایرانی اعاده کند، مگر انگلیسها برطبق معاهده پاریس، پای حکمیت جلو گذاشتند و بر اثر این حکمیت بخشی از سیستان برای دایم از پیکر افغانستان جدا و به ایران تعلق گرفت.

داکتر بیلومینویس که: "علت عمده نارضایتی امیر از انگلیسها، حکمیت انگلیسها در مسئله تعیین سرحد سیستان بین ایران و افغانستان بود. امیر شیرعلیخان در تعیین سرحد سیستان بر انگلیسها اعتماد کرد، تا منصفانه وظیفه اش را بسر برساند، مگر امیر هرگز فکر نمیکرد که انگلیسها [سیستان را که از زمان احمدشاه تا آن روز جزو قلمرو افغانستان بود و ایران آنرا بعد از مرگ امیر دوست محمدخان و در دوره کشمکش برادران اشغال کرده بود] دو قسمت کرده و قسمت مهم و بیشتر آنرا به ایران بدهد. امیر این فیصله را برضد امنیت قلمرو خود دانسته و تجاوز بر تمامیت ارضی افغانستان از سوی ایران تلقی کرد. بگفته داکتر بیلو، این حکمیت که سبب شمردن و بی عزت کردن دولت افغانستان شمرده میشد، چنان روابط امیر و انگلیس را خراب ساخت که سبب جنگ دوم افغان و انگلیس شد." [۱۰]

ناگفته نباید گذاشت که تقسیم کردن سیستان بدو قسمت و تعلق گرفتن سیستان اصلی به ایران، به معنی دوستی با ایران نبود، بلکه هدف انگلیس این بود تا در آینده این بخش را که میتواند به قشون های زیاد آذوقه تهیه کند، خود اشغال و به قلمرو هند برتانوی ملحق نماید. مقصود عمده حفظ سرحدات هندوستان از خطر روسها بود که سبب این همه دشمنی و اختلاف بین ایران و افغانستان .

در این تاریخ انگلیسها تصور میکردند که روسها به سوی مرو نزدیک میشوند. گرفتن مرو، گرفتن هرات است و گرفتن هرات، گرفتن قندهار و گرفتن قندهار، مقدمه حمله به هندوستان است و دست یافتن به خلیج فارس از راه سیستان و بلوچستان. پس لازم بود قبلاً محل های که اهمیت نظامی دارند و میتوانند به قشونهای بسیار آذوقه بدهد بوسایلی در دست خودشان و یا دست نشاندہ خود شان باشد.

نظر دولت انگلیس نیز برای حفظ خلیج فارس و هندوستان از خطر احتمالی روس تزاری، از همان وهله اول به همین نقطه یعنی سیستان اصلی بود و چنانکه بعد خواهیم دید، تلاش عمال انگلیس برای بدست آوردن این منطقه بعد از این تاریخ به چه جاهایی میکشد و چه رسوائی هایی برپا میکند.

امیرشیرعلیخان البته براین حکمیت اعتراض نمود و آنرا رد کرد، و سپس سعی نمود تا روابط خود را با روسها استحکام ببخشد و بنای مکاتبات دوستانه را با روسها گذاشت. از آغاز دهه ۷۰، مکاتبات امیرشیرعلیخان و کافمن روبه افزایش گذاشته بود و این آخری نسبت به امیر افغان روش احتیاط آمیز توأم با مدارا در پیش گرفته بود. در سنت پترزبورگ نماینده انگلیس در صدد کشف محتویات این نامه ها برآمد و با اینکه معلوم کردند که نامه ها حاوی مطالب حسن همجواری بوده اند، اما شگفتی توأم با خشم و تنفر به انگلیس ها دست داد. انگلیس نزدیک بود یک بار دیگر در برابر تصمیم قاطعی قرار بگیرد: اجرای کنترل کامل و انحصاری بر افغانستان، بهر قیمتی که تمام شود. ولی بزودی متوجه ضعف سیاست قبلی خود شدند و بهتر دانستند ابتدا از در صلح و مسالمت با امیر افغان روبرو شوند.

افغانستان پاشنه آشیل بریتانیای کبیر در شرق:

بقول لارد کرزن، افغانستان «پاشنه آشیل [۱۱] بریتانیا در شرق» بود [۱۲]. در فیروزی ۱۸۷۳ گلدستون جای خود را به دیزرائیلی، کسی که در تحرک سیاست امپراتوری انگلستان میکوشید، داد. لارد سالزبری، حکمرای کل هندوستان شد و ارگیل به کنار رفت. در لندن شروع به بررسی اقدامات روسیه در سالهای گذشته کردند. بعلاوه در مارچ ۱۸۷۴ بیانیه ای حاکی از عدم تجاوز بسرزمین «ترکمن تکه» در جانب مرو و همچنین اعلامیه دوماه بعد ژنرال لاماکین به قبایل ترکمن، خطر را جدی تر نمایان ساخت و در نوامبر همان سال موجب اعتراض شدید وزارت خارجه انگلیس گردید. این روش نمی توانست مدت زیادی همچنان ادامه داشته باشد و لازم بود حدی برای آن قایل شد و لا اقل فهمید که حد نهایی بکجا ختم میشود. پس سالزبری ابتکار عمل را بدست گرفت و با یک سلسله مراسلات خصوصی به نارت بروک، نایب السلطنه هند توصیه کرد کوشش بخرج دهد تا موافقت امیر افغانستان را برای استقرار نمایندگان دولت انگلیس در هرات و قندهار بدست آورد. نارت بروک نظر داد بهتر است جانب احتیاط را رعایت کرده منتظر فرصت باشد. مثلاً چنانچه روسها مرو را اشغال کنند، شاید مناسب باشد با امیر افغانستان یک قرار داد اتحاد دفاعی بسته شود و جزء شرایط قرارداد میتوان موضوع استقرار نمایندگان سیاسی را گنجانید. [۱۳]

با وجود این نامه رسمی مورخ ۵ اپریل ۱۸۷۵ گورچاکوف، وضعیت روبه وخامت گذاشت. در این نامه بخصوص تاکید شده بود: «اعلیحضرت امپراتور روسیه به هیچوجه قصد گسترش مرزهای روسیه را از وضع فعلی آن در آسیای مرکزی نه از جانب بخارا و نه هم از جانب کراسناودسک و اترک ندارد.» [۱۴]

ولی درلندن دیگر به این سخنان دلخوش کننده واقعی گذاشته نمیشد. و وزارت خارجه انگلیس در ۲۵ اکتبر یاد داشت متقابلی برای پرنس گورچاکوف فرستاد و طی آن متذکر شد: «هرقدر تمایلات دولت روسیه به احتراز از مسئولیت های توسعه ارضی در ابتدا صادقانه باشد، دولت علیا حضرت ملکه نمیتواند خط سرحد یکنواخت روسیه را ثابت و لایتغیر بداند. باز هم حوادثی مشابه و باز هم تجدید نتایجی مشابه روی خواهد داد و دولت علیا حضرت ملکه نمیتواند بیش از این اشغال و جذب مناطقی را که هنوز افغانستان را از خاک روسیه جدا میسازد، با بی اعتنائی تلقی کند و مربوط بخود نداند.» [۱۵]

در نوامبر ۱۸۷۵، نارت بروک، حکمران هند، استعفا داد و بجای او «لارڈ لیتن» به حکمرانی هند گماشته شده است. لیتن به محض ورود خود موضوع اعزام هیئت سیاسی به کابل و برقراری تماس با امیر افغانستان را، با وجود مخالفت شورای حکومت هند، با جدیت هرچه تمامتر دنبال کرد.

در آن زمان اوضاع روبه وخامت میرفت، در سال ۱۸۷۶ روسها به پیش روی خود در آسیای میانه ادامه داده خود را به سرچشمه دریای آمو (پامیر) رساندند. امیر افغانستان که می خواست روابط دوستانه با همسایه شمالی خود برقرار کند، تقریباً آشکارا با روسیه مذاکراتی انجام میداد و در انگلستان پس از اعلان جنگ روسیه با ترکیه در ماه اپریل علناً در حال قطع رابطه با این دولت بود. اولین اقدامی که برای شرکت امیر افغان در یک کنفرانس به عمل آمد، با عدم موفقیت مواجه شد، با وجود این امیرافغان موافقت نمود تا نماینده خود را به این کنفرانس به سملا بفرستد. بزودی معلوم شد که امیر خواهان انعقاد یک پیمان اتحاد رسمی با انگلستان است ولی او قصد داشت از بحران روابط میان روس و انگلیس و تردیدهای طولانی ماموران سابق و تعلل ورزیدن آنها برای بدست آوردن بهترین شرایط ممکنه بهره برداری کند. به همین منظور او کوشش میکرد تا از ورود هیات انگلیس به کابل، یعنی آنچه در سرلوحه برنامه انگلیس ها بود، جلوگیری کند تا کنترل سیاست خارجی کشورش تحت نفوذ انگلیس ها قرار نگیرد و بتواند آزادی عمل خود را حفظ کرده از وضعیت موجود به نحو شایسته ای استفاده کند.

لیتن شرایط پیشنهادی امیر افغان را پذیرفت و سر انجام کنفرانس پشاور در جنوری ۱۸۷۷ تشکیل شد. مسئله اعزام هیات انگلیسی، همانطور که از پیش حدس زده میشد بر اثر فوت نماینده افغانستان (سید نور محمد شاه صدراعظم) در ماه مارچ، کنفرانس را بدون آنکه نتیجه ای از آن گرفته شود به حال تعلیق درآورد. این عدم موفقیت انگلیس ها موجب قطع روابط دو کشور تا مدت چند ماه گردید.

در این زمان روسها به این نتیجه رسیده بودند که جنگ با انگلستان اجتناب ناپذیر است و بایستی در آسیا او را مورد حمله قرار داد تا بتوان در اروپا با شرایط سهلتری باوی کنار آمد. روسیه سعی میکرد باز هم حربه قدیمی خود یعنی تهدید هندوستان را مجدداً بکار برد و در اجرای این هدف قوای بیشماری را که در «کراسناودسک» استقرار یافته بود بحرکت آورد. [۱۶]

بریتانیا نیز از آمادگی های نظامی روسها بقصد حمله برهند مطلع بودند، چنانکه سفیر بریتانیا در ترکیه در تلگراف مورخه ۳۰ اپریل ۱۸۷۸ به وزیر خارجه انگلیس لارڈ سالزبری خبر داد که: "اکنون کاروان یک قشون پنجاه هزار نفری سربازان روسی به استقامت کابل - پشاور آمده میشوند. از جمله این قشون چهل هزار نفر آن آماده شده اند و بیست هزار دیگر به تعقیب آن فرستاده خواهند شد. سربازانی که اکنون جلب شده و در راه استند بسیاری آنها از جنوب شرقی اند و صاحب منصابان شان از میان افسران قفقازی انتخاب میگردند. چنانکه گفته میشود این کاروان نظامی تا سال آینده به استقامت کابل - پشاور بحرکت خواهند افتاد. تصمیم گرفته شده که جنرال "چیر نیایف" بسرکردگی این قشون، موظف شود. این کاروان متشکل از ۴ فرقه و ۳ بتریه و ۴ بتریه کوهی و یک فرقه سواره خواهد بود." [۱۷]

همین اسناد نشان میدهند که روسیه جنرال ستالیتوف را برای تحت فشار گذاشتن امیر شیرعلی خان به کابل فرستاد تا به وی بگوید که روسیه قصد دارد از طریق افغانستان برهند حمله کند و امیر باید به عبور قشون روسی از خاک خود اجازه بدهد و هرگاه از پذیرفتن تقاضای روسیه سرپیچی نماید، آنگاه از عریضه امیر عبدالرحمن خان به وی خاطرنشان کند که از دولت روسیه طالب کمک شده تا تخت و تاج پدری خود را از امیر شیرعلیخان بگیرد.

در نیمه جولای ۱۸۷۸ نماینده روسیه (جنرال ستالیتوف) به کابل مواصلت کرد و مذاکراتی با امیر انجام داد. قبل از ورود نماینده روسیه بدربار کابل، والی بلخ شاغاسی شیردل خان اطلاعات مهمی توسط شخص قابل اطمینانی بنام میرزا صلاح الدین از تاشکند بدست آورده و به امیر گزارش داده بود. شاغاسی به امیر نوشته بود که روسها از سردار عبدالرحمن خان خواسته اند تا عریضه ای عنوانی دولت روسیه بنویسد و در آن از دولت تزار برای پس گرفتن تاج و تخت موروثی خود کمک بخواهد. شیردلخان به امیر گوشزد کرده بود که روسها برای حمله برهند آمادگی گرفته اند و هدف آمدن هیئت روس به دربار کابل اینست تا موافقت امیر را حاصل کند که در صورت ضرورت قشون روسی از خاک افغانستان بقصد حمله برهند عبور کند و هرگاه امیر به این خواست روسها موافقت ننماید، آنها سردار عبدالرحمن خان را مورد حمایت و استفاده قرار خواهند داد تا بر مزار شریف حمله کند [۱۸]. طبعاً چنین گزارشی برای امیر شیرعلی خان سخت تکاندهنده و قابل تأمل بود تا بداند که آیا واقعاً روسها چنین توقعی از وی دارند یا خیر؟

خبر ورود جنرال ستالیتوف به دربار کابل، و پذیرایی از وی، زمین را در زیر پای حکومت هند برتانوی به تابه آتشین مبدل کرد و لارد لیتن، تصمیم به اعزام هیئتی مرکب از سر نوئل چمبرلین و میجر جنرال سرلونس کیوناری Cavagnari به کابل گرفت و تقاضای خود را به امیر فرستاد، مگر چون امیر در غم از دست دادن ولیعهد شهزاده عبدالله جان نشسته بود، از جواب دادن به موقع به انگلیس غافل ماند و پیک ابلاغ ورود هیئت اعزامی انگلیس، پاسخ رد مذاکرات را با خود برد. ولی هیئت مذکور قبلاً بگردنه خیبر رسیده بود، ولی سرحد دار افغانی فیض محمدخان با بسیار احترام مگر بطور جدی از عبور آنها ممانعت کرد و به رئیس هیئت گفت: اگر آشنائی شخصی با کیوناری نمیداشت هیئت را به گلوله می بست. در نتیجه هیئت اعزامی انگلیس ناچار به بازگشت به پشاور شد. طبعاً این اقدام لطمه ای شدید به حیثیت انگلستان وارد آورد و با برگشتن ورق بر اثر دروغهای روسها به امیر افغان، حوادث وضع سال ۱۸۳۸ را بخود گرفت.

در تاریخ ۲ نوامبر ۱۸۷۸ لارد لیتن، به امیر شیرعلیخان اخطاریه ای فرستاد که به استناد آن، نامبرده باید در مورد واقعه خیبر رسماً معذرت بخواهد و با اعزام مجدد هیئت انگلیس به پشاور افغانستان موافقت نماید و از این پس انگلستان را دوست و پشتیبان خود بشمارد، ولی تا ۲۰ نوامبر یعنی تا آخرین روز مهلت اتمام حجت هیچگونه پاسخی داده نشد، زیرا لحن این اتمام حجت تند و خشن بود و امیر هم به پاسخ آن نپرداخت و در نتیجه جنگ دوم انگلیس با افغانها رخداد. و انگلیس ها از سه جبهه، یعنی از جبهه قندهار و از جبهه کُرم و از جبهه خیبر بر افغانستان حمله کردند.

روز ۲۲ نوامبر امیر طی فرمانی از عزیمت خود جانب سنت پترزبورگ به سران و رؤسای اقوام در دربار کابل خبر داد و بعد در همان مجلس به خواست سران کابل، پسرش سردار یعقوبخان را از زندان رها و به حیث والی کابل به آنها معرفی کرد. در دهم دسمبر امیر شیرعلیخان به امید کمک

روسها از کابل بیرون رفت، و در اول جنوری ۱۸۷۹ به مزارشریف رسید. بزودی امیر دریافت که روسها او را به امید کمک خود فریب داده اند. امیر از غم این وعده های دروغین یک دولت بزرگ، در اواخر جنوری ۱۸۷۹ مریض شد و در ۲۱ ماه فبروری همان سال به عمر ۵۶ سالگی در مزارشریف زندگی را پدرود گفت و در روضه مزار شریف بخاک سپرده شد (۲۲ فبروری ۱۸۷۹ م).

امیر محمد یعقوب خان و معاهده گندمک :

انگلیسها پس از آنکه کابل را اشغال کردند، امیر محمد یعقوب خان پسر بیمار و تازه از بند رها شده امیر را از کابل به گندمک بردند و او را مجبور ساختند در پای معاهده ای امضا بگذارد که متن آنرا خود تهیه کرده بودند. در معاهده گندمک که به تاریخ ۲۶ می سال ۱۸۷۹ از سوی امیر محمد یعقوب خان و کیوناری نماینده هند برتانوی به امضا رسید، در ماده نهم آن چنین آمده است :

« چون بین هر دو حکومت طبق این معاهده دوستی برقرار شده است. حکومت برتانیه شهر های قندهار و جلال آباد و علاقه هایی را که اکنون تحت اشغال قشون برتانوی قرار دارد تخلیه کرده و واپس میسپارد. به استثنای کرم، پشین و سیبی که تحت تسلط و انتظام برتانیه است، اما این سلطه دایمی نبوده و مالیات آن بعد از وضع مصارف داخلی سالانه به امیر افغانستان پرداخته خواهد شد. حکومت برتانیه انتظام « میچنی » و « خیبر » را که بین پشاور و جلال آباد واقع است، در دست خود میگیرد و هم انتظام امور رفت و آمد قبایلی را که در این دو منطقه تعلق دارند، برتانیه به دست خود خواهد داشت. » [۱۹]

علاوئاً در معاهده گندمک میخوانیم: «امیر افغانستان و متعلقات آن متعهد است که در روابط با حکومت های خارجی پابند مشوره با حکومت برتانیه بوده و با این حکومت عهدی نبندد و سلاح بر ضد شان نبردارد و در صورت حمله خارجی امداد نظامی و اسلحه و پول انگلیس بغرض دفاع، طوریکه انگلیس مناسب داند، استعمال خواهد شد...» [۲۰]

اما شش ماه بعد از تجاوز دوم انگلیس بر افغانستان مردم کابل و حومه بر بالا حصار کابل یورش بردند و کیوناری سفیر انگلیس را با تمام محافظین وی در آتش سوختند. از آنسوا هرات، سردار ایوب خان پسر امیر شیرعلیخان، در اوایل جولای ۱۸۸۰ انگلیسها را در جنگ میوند بسختی شکست داد و قندهار را در محاصره گرفت.

امیر عبدالرحمن خان و پذیرفتن شرایط انگلیس:

هنگامی که وضع در افغانستان بر اثر دومین تجاوز انگلیس رو به وخامت نهاده بود، سردار عبدالرحمن خان از تاشکند به عزم شرکت در جهاد مردم افغانستان کمر بست و مشکلات را با سر پنجه شجاعت و تدبیر از سر راهش پس کرد و با نیروهای هوادار خود وارد چاریکار شد و خود را پادشاه افغانستان اعلان نمود. در اینجا، گریفن نماینده سیاسی انگلیس به ملاقات او رفت و تصمیم حکومت هند برتانوی را به وی روشن ساخت که :

" در باب مملکت افغانستان به من امر شده است اظهار بدارم که تمام ولایت قندهار به حکمران مستقلی تفویض شده غیر از محالات پشین و سیبی که به تصرف خود دولت انگلیس خواهد بود. علیهذا دولت انگلیس در این مسائل و در باب قراردادی که با امیر محمد یعقوب خان داده است (منظور

معاهده گندمک است) نمیتواند تجدید مذاکراتی با شما بنماید. با این مستثنائات دولت انگلیس مایل است شما اقتدار کامل و مبسوط خود را بر افغانستان چنانکه قبلاً امرای خانواده شما داشته اند، مستحکم نمائید. " [۲۱]

گرفتن علاوه کرد:

"فرمانفرمای هندوستان بمن اجازه داده اند به شما اظهار بدارم از آنجائی که دولت انگلیس قبول نمیکند دول خارجی در افغانستان حسن مداخله داشته باشند و نیز دولت ایران و دولت روس قول داده اند که از مداخله نمودن در امور افغانستان احتراز نمایند، واضح است که حضرت والای شما نمیتوانید غیر از دولت انگلیس با دیگر دولت خارجی روابط پولیتیکی داشته باشید..." [۲۲]

گرفتن در همین دیدار اظهار میکند که جنرال رابرتس عازم قندهار است و خودش با بقیه سپاه خود عازم پشاور میگردد و از امیر میخواهد به کابل آمده زمام امور را بدست گیرد. امیر که دید انگلیسها از در مذاکره و مصالحه پیش آمده و آمادگی خود را برای تسلیمی تخت سلطنت به او و خروج خود از افغانستان اعلام میدارند، او هم که از خدا چنین چیزی را میخواست، شرایط انگلیس را مبنی بر قبول معاهده گندمک و مشورت با انگلیس در امور خارجی، از چاریکار به کابل رفت و در یک ملاقات پانزده دقیقه ای از نماینده انگلیس گرفتن تقاضا نمود تا سی عراده توپ موجود در شیرپور را با پولی که انگلیسها به عنوان مالیات از مردم گرفته بودند و بالغ به ۱۹ لک روپیه میشد به او تسلیم نمایند و نیز قلعه های که انگلیسها در شیرپور ساخته بودند، تخریب نکنند. گرفتن این خواهش امیر را قبول نموده و متعاقباً با بقیه سربازان و افسران خود در اوایل رمضان ۱۲۹۷ هجری (نیمه اگست ۱۸۸۰) عازم پشاور شد. [۲۳]

اشغال مرو، پنجده و یامیر از جانب روسها:

روسها که دیدند انگلیس ها از آنها جلو افتاده اند و با تحمیل معاهده گندمک بخش هایی از پیکر افغانستان را متصرف شده اند، آنها نیز در سال ۱۸۸۴ با اعزام قوهای نظامی خود مرو، سرخس و پل خاتون و قزل تپیه را اشغال نمودند. چون هنوز امیر عبدالرحمن خان در داخل افغانستان مصروف جنگ با مخالفان و سرکشان و میران و خوانین مرکز گریز بود، روسها بار دیگر دست تخطی دراز کردند و در سال ۱۸۸۵ بر پنجده و آق تپیه، چمن بید و چشمه سلیم حمله کردند و پس از نبردی کوتاه، اما خونین از تصرف سربازان افغانی خارج ساختند و به قلمرو امپراتوری تزاری ملحق نمودند.

" با اشغال پنجده نیروهای نظامی هر دو ابر قدرت وقت به حالت تیاری در آمدند ولی بعد از مدت کوتاهی وارد نوعی از سازش و مصالحه شدند، بدین معنی که روسها خواهان اشغال واحه پنجده بودند و برتانوی ها معتقد بودند که با اشغال پنجده، روسها بسنده خواهند کرد، بدون اینکه پای هیچ افغانی در بین باشد. کمیسیون مشترک تحدید سرحدی روسیه - برتانیه با هم توافق نمودند که هر کدام ساحات متصرفه موجوده خویش را در اختیار خود داشته باشد. بر مبنای همین توافق بود که سرحد دایمی شمال افغانستان خط کشی شد و دریای آمو منحیث خط سرحدی افغانستان شناخته شد. بدین ترتیب افغانستان قسمت های زیاد خاک خود به خصوص پنجده را از دست داد. بخش دوم منازعه سرحدی زمان امیر عبدالرحمن خان در دهلیز سرحدی واکان به وقوع پیوست. انگلیس ها امیر عبدالرحمن خان را زیر فشار های شدید قرار دادند تا استقلال این ناحیه دور افتاده را که محل آمد

و رفت قرغز ها بود بپذیرد، امیر چاره دیگر نداشت مگر اینکه به تصمیم کمیسیون تحدید سرحدی روسیه - برتانیه پیرامون دورترین نقطه شمالی کشور تن در دهد که با چین همسرحد است (چین تا سال ۱۹۶۴ این نقطه را منحصراً سرحدی به رسمیت نه می شناخت.)» [۲۴]

یکی از ساحات مرتفع، و صعب العبور بدخشان افغانستان ارتفاعات پامیر است. ارزش این منطقه هنگامی مورد توجه قرار گرفت که از یک طرف چین بر ترکستان شرقی دست یافت و از طرف دیگر روسیه تزاری حدود متصرفاتش را تا مبداء رود آمو وسعت بخشید و از جانی هم انگلیسها درهند تا منطقه چترال پیش رفتند. این انکشافات، از زمان اوج بازی بزرگ (دهه هفتاد قرن نوزدهم) بعد، به صفت يك مسأله مورد منازعه میان روسیه تزاری و حکومت هند برتانی کسب اهمیت کرد. روسها تنها به اشغال ارتفاعات پامیر قناعت نکردند، بلکه در سالهای بعد برای اشغال مناطق روشن و شغنان پامیر نیز اشکال تراشی میکردند. امیر عبدالرحمن خان میگوید: "... دولت روس، در باب ولایت روشن و شغنان، مشغول فراهم آوردن اشکالات برای من بود. به جهت قطع و فصل تمام همین مناقشات و زحمات بود که سفارتی را به ریاست «سر مارتیمور دوراند» به کابل دعوت نمودم.» [۲۵]

امیر متذکر میشود که روسها در نظر داشتند مرغاب را نیز متصرف شوند، و میدانستم که اگر روس ها را به کار خود شان واگذارم، شهر به شهر را پشت سرهم گرفته و به عساکر من که در سرحدات می باشند حمله خواهند نمود و آنوقت جلوگیری از آنها اشکال دارد، ولی خوشبختانه این مرتبه مامورین افغانستان، چنان درسی به روسها آموختند که همیشه نمیتوانند به میل خود شان رفتار نمایند. جنرال سید شاه خان با آتش فشانی زیاد عساکر خود جواب توپ روسها را داد، روس ها همین که دیدند سربازهای من آماده کارند و این دفعه بازیچه نیستند، عقب نشسته فتح را به افغانها دادند. این فتح بر شئونات لشکر افغانی خیلی افزود و از آن وقت معلوم میشود روسها تخطیات خود را در خاک افغانستان موقوف نموده اند و این اتفاق آخرین، [نتیجه] زد و خورد طرفین بود. [۲۶]

باشدت گرفتن بازی بزرگ، روسیه وانگلیس وارسال تلگرام تهدید آمیز ملکه انگلیس به تزار روس، قشون روسی از تجاوز و پیشروی بیشتر به خاک افغانستان خود داری نموده حاضر شدند نماینده خود را برای مذاکرات تعیین سرحد شمال غربی افغانستان به لندن بفرستند. مذاکراتی که به قرارداد سال ۱۸۸۷ بین هند بریتانوی و روسیه تزاری انجامید و به اساس آن خط سرحدی شمالی تا ۱۸۸۷ تثبیت و علامه گذاری شد، و دولت روس در داخل سرحدات جدید خود متوقف گردید.

تحمیل معاهده دیورند در ۱۸۹۳:

انگلیسها قبل از امضای معاهده دیورند، اوضاع را به نفع خود در طول سرحدات افغانستان مغشوش ساختند و باعث خون ریزی های بسیاری بین مردم سرحد گردیدند.

امیر عبدالرحمن خان میگوید: حکومت هندوستان در موقع بسیار نازکی، یعنی هنگامی که هزاره جات به شورش برخاسته بود و این شورش هر روز دامنه دار تر میگردد و خوف شورش عمومی در مملکت باعث پریشانی من شده بود، در چنین موقعی کمکی که از هندوستان بمن رسید التیماتومی بود به این مضمون که:

«دولت هندوستان نمیتواند به جهت وعده های مبهم و نامعلوم شما برای دعوت نمودن سفارت انگلیس به کابل، انتظار بکشد، لهذا لاردرابرترس سپهسالار هندوستان با لشکر زیادی جهت محافظت او به کابل فرستاده میشود.»

امیر به همین ارتباط متذکر میشود: من در این وقت مشغول جنگ با هزاره ها بودم و میدانستم که مردم افغانستان از جنرال رابرترس خاطره خوشی ندارند و می ترسیدم که آمدن جنرال رابرترس با لشکر زیاد برایم درد سر آفرین شود و از طرفی چون شخص نظامی است و با شخص نظامی به توافق رسیدن خالی از اشکال نیست، پس بهتر دانستم که برای انجام مذاکرات سرحدی با شخص دیپلماتی مواجه باشم. [بجواب التیماتوم ویسرا] فوراً مراسله یی به ویسرا نوشتم و در آن تذکر دادم که سرسالتر پاین "Sir Salter Pyne" (یکی از مستخدمین انگلیسی در ماشین خانه کابل) به ملاقات شما می آید تا در باب سفارت مذکور ترتیبات لازم را صورت بدهد و در عین حال از فرمانفرما خواهش نمودم تا نقشه ای را که خطوط سرحدی را مشخص میکند برایم بفرستد. مقصود من از ارسال این مراسله این بود که حکومت هندوستان را نگذارم در این باب اقدامات بزرگی به عمل بیاورد. [۲۷]

امیر میگوید: "علاوه براین، دولت روس، در باب ولایت روشن و شغنان، مشغول فراهم آوردن اشکالات برای من بود. به جهت قطع و فصل تمام همین مناقشات و زحمات بود که سفارتی را به ریاست سرمارتیموردورند به کابل دعوت نمودم. هیئت انگلیسی نخست مسئله سرحد شمال شرقی افغانستان با روسیه را پیش کشید و اظهار داشت که چون دو دولت روس و انگلیس قبلاً به موافقه رسیده اند که رودخانه پنج (آمو علیا) در این قسمت سرحد شمالی افغانستان شناخته شود، امیر باید مناطقی را که در شمال رودخانه پنج در تصرف خود دارد، تخلیه کند. امیر اظهار داشت در صورتیکه روسها مناطق درواز واقع در سمت چپ رودخانه آمو را به افغانستان تسلیم کنند آنرا قبول میکند. دیورند این شرط را پذیرفت و موضوع توسط موافقتنامه ۱۲ نومبر ۱۹۹۳ تسجیل یافت. روسها سه سال بعد در ۱۸۹۶ مواضع تنگی، کوف، واهان از مضافات درواز، روشن و شغنان بدخشان که قبلاً غصب کرده بودند به افغانستان مسترد نمودند. [۲۸] سپس هیئت موضوع تعیین سرحد بین افغانستان و هند را مطرح ساخت. نتیجه مذاکرات که با کندی و بدگمانی پیش میرفت سرانجام به موافقتنامه مورخ ۱۲ نومبر در مورد سرحد شرقی و جنوبی افغانستان از واکان تا سرحد ایران انجامید که بنام خط دیورند شهرت یافت. بموجب این موافقت نامه امیر از مناطق سوات، باجور، چترال، وزیرستان و چمن صرف نظر کرد و در مقابل تصدیق انگلیس را در مورد اینکه دره کنر تا اسمار و علاقه برمل در وزیرستان جزء افغانستان می باشد بدست آورد. طرفین موافقت نمودند تا حد بخشی در خود محل توسط هیئت های مختلط صورت بگیرد. در برابر این گذشت های امیر، حکومت انگلیس حاضر گردید کمک خود به امیر را از ۱۲ لک به ۱۸ لک روپیه در سال بالا ببرد.

خلاصه چنانکه شرح داده شد، انگلیس ها دوبار در قرن ۱۹ بر افغانستان تجاوز کردند و با آنکه در هردو تجاوز خود، انگلیسها سرانجام بر اثر مقاومت و جانبازی مردم افغانستان مجبور به ترک این کشور شدند، اما در هردو مرتبه دست خالی از افغانستان برنگشتند.

در مرتبه اول، تمام سرزمین های افغانستان را که شاه شجاع قبل از رسیدن به تخت سلطنت کابل ، بموجب معاهده اتحادمثلث در ۱۸۳۸ به سیکها واگذار شده بود، مانند: کشمیر، پشاور، ملتان، دیره جات و غیره ، برای دایم از افغانستان جدا و در تصرف انگلیس باقی ماند.

و در مرتبه دوم، بر اثر معاهده گندمک در می ۱۸۷۹ با امیر محمد یعقوب خان، سرزمین های سیبی، پشین، کرم، سوات، باجور، چترال، باشگل، وزیرستان، دارو و چاگی، به شمول کویت و چمن در دست انگلیس ها باقی ماند و در قرارداد نومبر ۱۹۹۳ با امیر عبدالرحمن خان بر آن جدائی مهربانانه زده شد.

اکنون باید خطاب به آقای ستانیزی بگویم که متأسفانه شما از تاریخ کشور و منطقه در قرن ۱۹ اطلاع دقیقی ندارید، والا حتماً می دانستید که اشغال سرزمین های قبایل آنسوی خط دیورند، و نیز آنسوی امودریا، مثل: پنجه، مرو، سرخس، پل خاتون، آق تپه، شغنان و روشن پامیر و از دست رفتن نیمی از سیستان در غرب کشور، نتیجه رقابت بین دو قدرت استعماری روس و انگلیس در "بازی بزرگ" است که هدف عمده انگلیس از معاهدات گندمک و بعد دیورند ایجاد کمربند دفاعی برای هند برتانوی در برابر خطر احتمالی روسیه بود.

هدف من از شرح این همه وقایع و نشان دادن این همه تخطی ها و تجاوزات و اشغالگریهای دول استعماری در قرن ۱۹، این است تا ثابت کنم که دولت های افغانستان از لحاظ نظامی و اقتصادی و سیاسی توان مقابله و جنگ های منظم را با قدرت های استعماری نداشتند، ورنه می باید سرزمین های از دست رفته را اعاده میکردند و تا اکنون هم در برابر همسایه های قوی تر از خود ندارد، بنابراین نه علی احمدخان رئیس هیات مذاکرات راولپندی توان تحمیل خواسته های جانب افغانی، جهت اعاده سرزمین های آنسوی خط دیورند را داشت، و نه محمود طرزی وزیر خارجه در مذاکرات دوساله خود با انگلیسها و نه پس از آن تا امروز. ادعای آقای ستانیزی ولو از روی تفتین هم نباشد، از لحاظ عملی به اندازه پیشیزی اهمیت ندارد.

باید خود را با واقعیت های جهان پیرامون آشنا ساخت و توان علمی و مالی و نظامی و سیاسی خود را با توانایی های نظامی و علمی و سیاسی دیگران به مقایسه گرفت و آنگاه درست و بجا سخن زد، تا به اصطلاح بیجا پورته نشود و خود را مسخره جهانیان جلوه ندهیم.

افغانستان دو قرن تمام است که از سوی قدرتهای سهیم در بازی بزرگ، به بهانه های مختلف و در اوقات متفاوت، مورد ظلم و تجاوز قرار گرفته است و ضربات مهلک را متحمل شده و پیکرش سخت زخمی و خون چکان است. هر که خود را فرزند شیرپاک این وطن می شمارد، باید در التیام زخمهای این مادر پیر بپردازد. این مادر شریف، توسط بمباردمان های نظام های ایدئولوژیک، و سایر کشورهای متجاوز همه دار و ندار خود را از دست داده است. میلیونها انسان این وطن مجبور به ترک وطن شده و میلیونهای دیگر یا کشته شده و معلول و عضوای بدن خود را از دست داده اند و بار دوش جامعه فقیر خود شده اند. با وجود این همه مصیبت ها و بدبختی ها هر روز با خطر عملیات انتحاری طالبان و انفجار مین های کنار جاده و یا حملات نیروهای شورشی، حیات خود را از دست میدهند، هزاران کودک یتیم از گرسنگی برای پیدا کردن یک لقمه نان زیاده دانی ها را می پالند، هزاران جوان از بیکاری و فقر جانسوز، حیات خود را در بدل پول ناچیزی به افراط گرایان انتحاری می فروشند تا اقلاً برای چند صبحی نان خانواده خود را تهیه کرده باشند، ولی جناب ستانیزی بجای نشان دادن راه نجات به این نسل های جنگ زده، نامردانه بر تاریخ و افتخارات این ملت شکیبا، حمله میکند و با اتهام های پوچ خود روزگش ملی آنها را به تمسخر میگرد و یگانه ناجی کشور را که جز سر افرازی و تعالی این وطن آرزویی نداشت، خاین می شمارد، و میخواهد ریشه

احساس ملی و آزادی را در وجود و دماغ فرزندان کشور بخشکند. و مثال می آورد که «هرکس بنام جشن استقلال شادمانی کند، مثل اینست که به عروسی مادر خود برقصد!» این مثال، فقط میتواند از یک مغز گنده و پوک تراوش کند، نه از دماغ یک دانشمند، جواب این بی حرمتی او را به «مادر» میگذارم به بحث آینده و عجالتاً به حال چنین کسی که از پول بیوه زن این ملت به درجه دکترا نایل شده ولی برای خوشی دشمنان این مردم، تیشه بریشه این ملت صبور و غیور میزند، جز تاسف و تنفر خود چیزی بیش ندارم که تقدیم کنم.

پایان ۱۸ / ۹ / ۲۰۱۴

مآخذ قسمت چهارم

- [۱] - داکتر زمانی، مقاله نگاهی به سوابق سیاست توسعه طلبی روس ها قبل از کودتای شور ، افغان جرمن آنالین، ۲۶ اپریل ۲۰۱۲
- [۲] - داکتر بلیو، نژادهای افغانستان، ص ۱۴
- [۳] - پرسى سايکس ، تاريخ ايران، ج ۲، ص ۵۶۲، محمود محمود، ج ۳، ص ۶۸۶، افغانستان و هند برتانوی (۱۷۹۳ - ۱۹۰۷ م) از اصغر حسن بلگرامی ترجمه عبدالوهاب فنایی طبع آکادمی علوم افغانستان ۱۳۶۱، ص ۱۶۲
- [۴] - تاريخ روابط سياسي ايران و انگليس در قرن ۱۹ ميلادی، ج ۳، ص ۶۶۸ .
- [۵] - پرسى سايکس تاريخ ايران، ج ۲، ص ۵۶۳ .
- [۶] - محمود محمود، تاريخ روابط سياسي ايران و انگليس در قرن ۱۹ ميلادی، ج ۳، ص ۸۹۰ .
- [۷] - تاريخ روابط سياسي ايران و انگليس در قرن ۱۹ ميلادی، ج ۳، ص ۶۹۱ .
- [۸] - تاريخ روابط سياسي ايران و انگليس در قرن ۱۹ ميلادی، ج ۳، ص ۶۹۳ .
- [۹] - محمود محمود، در جلد ۳، ص ۶۹۴، متن انگلیسی این تعهد کتبی را نیز در کتاب خود نقل کرده است .
- [۱۰] - پوهاند تړی، د مشرق په آسمان کی دمغرب ستوری، ص ۱۲۷ - ۱۲۸
- [۱۱] - «پاشنه آشیل»: در افسانه های یونانی آشیل از پهلوانان و جنگجویان تروا است که مادرش از پاشنه پای او گرفته در آب رودخانه ستویس فروبرد و در نتیجه روئین تن شد و تنها پاشنه های او که تر نشده بود، آسیب پذیر بود. و سر انجام باتیر زهردار پاریس که به پاشنه پایش خورد از پای در آمد و در اینجا منظور از پاشنه آشیل «نقطه ضعف» است. و افغانستان نقطه ضعف بریتانیا در برابر پیشروی روسها بسوی هند بود که با هر قدم پیشروی روسها ، بریتانیا شدیداً از خود عکس العمل نشان میداد. پیش بینی کرزن سرانجام درست از آب در آمد و روسها بالاخره نه فقط بر هرات ، بلکه بر سراسر خاک افغانستان هجوم آوردند (دسامبر ۱۹۷۹) درست یکصد سال پس از دومین تجاوز انگلیس بر افغانستان. اما دیگر انگلیس در هند نبود و افغانها همانگونه که انگلیس ها را از سرزمین خویش دوبار در قرن ۱۹ بیرون رانده بودند، روسها را نیز با تمام جنگ افزار های وحشت ناک شان با سر افکندگی از مرزهای کشور خویش بیرون نمودند (فبروری ۱۹۸۹).
- [۱۲] - رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان ، ص ۱۶۶
- [۱۳] - رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان ، ص ۷۰
- [۱۴] - همان اثر، ص ۷۱
- [۱۵] - همان اثر، ص ۷۱
- [۱۶] - په منځنۍ آسیایکې لویه لویه، مدون: ت.ن. زاگاردونیکووا، ترجمه پشتواز محمدطاهر کانی، چاپ، ۱۳۸۵ پشاور، ص ۹۸-۹۶، سند شماره ۱۵ آرشیف تاریخی نظامی روسیه، ذخیره ۸۴۶ ، لیست ۱۶، دوسیه نمبر ۶۹۰۲ ورق ۲۴ اوريجنال، ۲۵ اپریل ۱۸۷۸)
- [۱۷] - همان منبع ، ص ۹۸
- [۱۸] - په منځنۍ آسیا کې لویه لویه، تالیف، زاگاردونیکووا، ترجمه پشتو از محمدطاهر کانی، چاپ ۲۰۰۶، ص ۱۰۱
- [۱۹] - غبار، در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۶۱۱
- [۲۰] - غبار، در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۶۱۱
- [۲۱] - تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۰۰

- [۲۲]- تاج التواريخ، ج ۱، ص ۲۰۳ - ۲۰۴
- [۲۳]- تاج التواريخ، ص ۲۰۴
- [۲۴]- رحمت آریا، امیر عبدالرحمن خان، امیر آهنین، افغان جرمن آنلاین، فبروری ۲۰۱۱
- [۲۵]- تاج التواريخ، ج ۲، ص ۴۱۸
- [۲۶]- تاج التواريخ، ج ۲، ص ۲۷۱
- [۲۷]- تاج التواريخ، ج ۲، ص ۴۱۵-۴۱۶
- [۲۸]- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۹۱، ۶۸۰
-